



آلمان، 18 اپریل 2020

سیدهاشم سدید

## یگانه وسیله و منبع شناخت عقل است

قبل از همه باید گفته شود که همان گونه که مرده را مرده ها دفن نمی کنند، خوابیده ها را هم خوابیده ها بیدار نمی سازند.

برای انجام کار اول انسان های زنده کارند، و برای اجرای کار دوم، انسان های بیدار. برای بیداری ذهنیت ها، یعنی دادن آگاهی به مردم و دست یافتن به شناخت بی غل و غش، اما، وسیله دیگری لازم است: عقل و بکار بستن آن. برای شناخت انسان از هستی، خدا حدودی تعیین نکرده است؛ چون عقل را خدا پویا آفریده و خصلت پویایی گذر از هر چشم انداز و حد فاصل و محدوده ای است که در هستی وجود دارد، البته به تدریج و قدم به قدم؛ چون شناخت هستی، به نیروی شناخت و عقل و تجربه، نظر به تجربه های عملی - علمی - تاریخی انسانی، با یک گام میسور نبوده و میسر نیست.

این که عقل تا امروز نتوانسته خدا و هستی و خود انسان را به درستی و به تمامیت کامل بشناسد و به توضیح قطعی چگونگی پیدایش هستی و چیستی آفریدگار فرضی هستی و انسان بپردازد، عقلاً دلیل نمی شود که عقل کلاً و قطعاً قاصر از شناخت خدا و توضیح چیستی یا ذات و جوهر وی و توضیح چگونگی خلقت است، و هم دلیل نمی شود که ناتوانی قطعی عقل را، چون تا امروز قادر به شناخت نهائی جهان هستی و چگونگی به وجود آمدن آن نشده است، اعلام کنیم. حرکت کند عقل را در برابر هستی بی کران نباید با کوتاه بینی، تعبیر به "پای چوبین" عقل کرد. بر اساس یافته های تجربی - علمی، زمینی که ما بر روی آن زندگی می کنیم، با سرعت 1675 کیلو متر در ساعت در گردش است. معنی این امر که ما این گردش را حس نمی کنیم این نیست، که زمین هیچ حرکتی ندارد.

حرکت زمین را گالیلو با استفاده از قوه بینائی و نیروی عقل کشف کرد. ارباب ادیان تا آن زمان به این فکر بودند که زمین مسطح و ساکن است و... ادیان تا امروز هیچ حقیقتی را کشف نکرده اند!

اگر به تاریخ بشر دقت شود، بشر به کمک عقل به پیروزی هائی بی شماری در راستای شناخت خود و شناخت محیط خود و شناخت فضا های بیرون از محیط خود دست یافته است؛ به شناخت امور و پدیده هائی رسیده است که قبلاً حتی از بود و وجود آن ها بی خبر بود، چه رسد به آگاهی از سرشت و طبیعت و ماهیت و علل صنع و چیستی و کیستی صانع آن ها.

هر چیزی در پیرامونش معمائی بود برایش. معمائی که قسماً و به تدریج برایش به قوه عقل مکشوف گردید. عقلی که عالمی از معما هائی نامکشوف، از جمله معمای هستی و خالق هستی را، با گذر زمان، آهسته آهسته و قدم به قدم از پس پرده های مکرر ابهام و تصور بیرون خواهد کرد.

تصور این اعتراف از زبان پاپ فرانسیس که آدم، حوا، طوفان نوح، طبقات هفتگانه آسمان و... داستان هائی بیش نیستند، برای میلیارد ها انسانی پیروی ادیان ابراهیمی علاوه بر این که اصلاً قابل قبول و مقدر نبود، ضربه ای بود بسیار سنگین. اما همین انسان، پیشوای یکی از مذاهب معتبر و پر پیرو و رهرو دنیا، مذهبی که بنیاد اعتقادات دینی ما مسلمانان را نیز در رابطه با نکات یاد شده تشکیل می دهد، بالاخره مجبور می شود بگوید که ما با "تفکر" و "دعا" (که در تحلیل نهائی همان تفکری آلوده با شک و نیاز عاجزانه است) فهم جدیدی از برخی عقاید خویش به دست آوردیم. پاپ مذکور همچنان گفت: کلیسا دیگر به جهنم اعتقادی ندارد، زیرا اعتقاد به این موضوع عشق الهی را زیر سوال می برد.

منظور من از بیان مطلب بالا این است که نقش تفکر را که محصول عقل و عمل عقلانی - انسانی است در تکامل و فرجه شدن شناخت انسان از خود، و از پدیده های زمینی - آسمانی (و بیرون از خودش) نباید و نمی توانیم نادیده بگیریم.

د پائو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاډونه: دلیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په څیر و لولی

پاپ جهنم را همان دُور افتادگی از خدا می داند؛ وقتی می گوید: جهنم تنها کنایه ای است از روح تنها - به قول مولانا: دور افتادن نی از نیستان!

چه چیزی پاپ را مجبور به این اعتراف کرد؟ عطشی که در وجود انسان های بیرون از دستگاه های دینی برای شناختی بیشتر و بیشتر وجود داشت و وجود دارد و ناگزیری قبول واقعیت های عریان.

ارباب ادیان شاید و به احتمال زیاد هیچ وقتی این عطش را نداشته و ندارند، یا اگر دارند، نمی خواهند آن را ظاهر بسازند و در عمل به کار ببندند، چون دین برای آن ها وسیله و منبعی است برای داشتن اقتدار و زیستن راحت تر و بدون خوار کردن شانه و بازو. بی اعتبار شدن دین و ارباب دین، به استثنای یکی در یک میلیون، در اثر شناخت واقعیت ها، خطری است برای از بین رفتن اقتدار دستگاه های دین و از دست دادن عاید مفت و زندگی طفیلی ای که ارباب خود بین و خود محور دین دارند - بهره هائی که تحت هیچ شرایطی حاضر نیستند آن ها را از دست بدهند!

این عطش و تشنگی از بین رفتنی نیست. رفع این عطش در گروهی تفکر و تعقل است، تفکر و تعقلی که ارباب دین دشمنی دین، با تقلا و کوشش های گاهاً خونین و بیرحمانه - همچنین مذبوحانه - و با بافتن هزار ها دروغ و بستن صد ها حیل طی صد ها و هزار ها سال کوشیده جلو آن را بگیرد.

در جامعه ما هم برای این که روال تقلید و پذیرش کورکورانه دین (خدا شناسی) ادامه پیدا کند، گذشته از فشارها و تهدید ها به قتل و ترور و تکفیر و تبعید، یکی پیشنهاد می کند که با بستن زبان قلم و محدود کردن نشر بحث های روشنگرانه دینی در سایت های اینترنتی جلوی بحث های دینی گرفته شود و دیگری با تبلیغ این امر که عقل برای شناخت انسان از خود و خدا راه گشاه نیست، می خواهد راه را به سوی شناخت دین، شناخت هستی و شناخت خدا ببندد!

چه چیزی راه گشاه است؟ مگر پاپ اعتراف نکرد که دانشی امروز بشر و تمام دانشمندان بزرگ دنیا با هزاران دلیل صد در صد علمی با استفاده از "تفکر"، یعنی تأمل و تعقل، راه را برای شناخت درست برای ایشان گشوده است؟ در این جا می خواهیم یکی از سخنان گرینشی یکی از اندیشمندان بزرگ جهان اسلام، ابن خلدون را که در حدود شش صد و نود سال قبل از امروز، در عصری که عصر جهالت و تاریکی نامیده می شد به دنیا آمده بود، عصری که این گونه اندیشمندان قابل تکریم پیوسته مورد پیگرد و شماتت و ملامت و شکنجه و عذاب قرار داشتند، عصری که دست آورد ها و علم و شناخت انسان هایش را به هیچ رو نمی توان با دست آورد ها و علم و شناخت انسان امروز مقایسه کرد، به عنوان تفکر سالم یک مسلمان اندیشمند، دلسوز و قابل احترام، نقل کنم و مزیداً یادآور شوم که اندیشه و دینی بدون تعقل، دین تقلیدی، دینی که در نتیجه پیروی کورکورانه به دست آمده باشد، نه عامل بلوغ و کمال شناخت است و نه عامل اعتبار و اقتدار و قدر و منزلت صاحبان آن.

ابن خلدون انسان هائی را که دین شان از روی تقلید و نه در نتیجه استفاده از عقل بوده در جمله انسان هائی زنده به حساب نمی آورد؛ آن جا که می گوید:

"پیروی کورکورانه از عقاید و رسوم قدیمی به این معنی نیست که آن عقاید زنده اند، بلکه بدین معنی است که زنده های آن جامعه مرده اند."

پیروی کورکورانه یعنی چه؟ یعنی بدون این که فکر و هوش و عقل و درایت و فراست و شعور خود را برای شناخت یک امر، یک پدیده یا یک سخن به کار ببندی، از کسانی پیروی کنی یا عقایدی را به عنوان حقایق محض بپذیری و بر دیگران هم به زور تحمیل کنی، که بنیاد عقلی آن یا ضعیف است، یا اصلاً قابل قبول نیست.

بر گردیم به این معنی که: تنها زنده ها هستند که هم مرده ها را گور می کنند و هم ضمن تعفن زدائی آبرو و کرامت انسانی مرده ها را حفظ می کنند؛ و تنها بیدار ها هستند که خفته ها را برای کار و حرکت و زندگی و آفریدن بیدار می کنند. مرده ها هیچ دردی زنده ها را درمان نکرده و درمان نمی کنند - بسته شدن در های هزاران مسجد و کلیسا و کنشت و درمسال و تکیه خانه و امام زاده و حرم و مکان های متبرک و مقدس و... دیگر، در این روز ها و مراجعه صد ها هزار انسان به بیمارستان ها و متوسل شدن آن ها به دارو و دکتر و ویرولوگ و لابور ها مثال و اسناد زنده و معتبری هستند برای تأمین درستی این مدعا!!!

در اخیر بد نیست سخنی از البرت انشتین، دانشمند و متفکر صاحب نام مغرب زمین را برای کسانی که تلاش دارند جلو بحث های سازنده را به نحوی از انحاء بگیرند نیز نقل کنم که می گفت:

"دنیا به وسیله کسانی خراب نمی شود که کار های غلط می کنند، بلکه به وسیله کسانی خراب می گردد که به تماشای آن ها نشسته اند و هیچ حرفی نمی زنند." و نتیجه بگیرم که اگر کار ما افغان ها و ما مسلمانان زار و خراب است، برای همین است که کار های خراب بکاران طمع ورز و افزون طلب دین خو و سیاست باز را می بینیم، ولی سکوت اختیار می کنیم - و بدتر از این، آنانی را که بدون انتظار پاداش به گفتن حقایق می پردازند، غیرمسئولانه، بدون تفکر پیرامون

سخنی که می زنیم و بدون شناخت کامل شخصیت و تاریخچه زندگی آن ها، به سواستفاده، آنهم سواستفاده از دین و سواستفاده از طالب و مجاهد متهم می کنیم - و بدون این که متوجه باشیم که سواستفاده معمولاً از نام نیک اشخاصی نیک کردار صورت می گیرد، نه از نام افرادی که تا فرق در کار های ناشائست و زشت غرق اند!!

---

د پانو شمیره: له 3 تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلېکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هبله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ